

رفتن فریدون به جنگ ضحاک

کمر تنگ بستش به کین پدر
به نیک اختر و فال گیتی فروز
به ابر اندر آمد سر گاه او
سپه را همی توشه بردند پیش
چو کهتر برادر ورا نیک خواه
سری پرز کینه دلی پرز داد
به جایی که یزدان پرستان بدند
فرستاد نزدیک ایشان درود
خرامان بیامد یکی نیک خواه
به کردار حور بهشتیش روی
نهانی بیامختش افسونگری
گشاده بافسون کند ناپدید
نه از راه پیکار و دست بدیست
که تن را جوان دید و دولت جوان
یکی پاک خوان از در مهترش
گران شد سرش رای خواب آمدش
بدیدند و آن بخت بیدار او
تبه کردندش را بیاراستند
برادرش هر دو نهان از گروه
شده یک زمان از شب دیر یاز

فریدون به خورشید بر، برد سر
برون رفت خرم به خرداد روز
سپاه انجمن شد به درگاه او
به پیلان گردون کش و گاو میش
کیانوش و پرمایه بر دست شاه
همی رفت منزل به منزل چو باد
رسیدند بر تازیان نوند
پس آمد بر آن جای نیکان فرود
چو شب تیره تر گشت از آن جایگاه
فرو هشته از مشگ تا پای موی
سوی مهتر آمد به سان پری
که تا بندها را بداند کلید
فریدون بدانست کان ایزدیست
شد از شادمانی رخس ارغوان
خورش ها بیاراست خوالیگرش
چو شد نوش خورده، شتاب آمدش
چو آن ایزدی رفتن و کار او
برادرش پس هر دو برخاستند
یکی کوه بود از برش برز کوه
به پایین که شاه خفته به ناز

به که بر شدند آن دو بیدادگر
برفتند هر دو نهان از گروه
ز خارا بکنند لختی گران
از آن کوه بالا بکنند سنگ
از آن کوه، غلطان فرو گاشتنند
به فرمان یزدان سر خفته مرد
بافسون مر آن سنگ از جای خویش
همان گه کمر بست و اندر کشید
به اروند رود اندر آورد روی
اگر پهلوانی ندانی زبان
دگر منزل آن شاه آزاد مرد
چو آمد به نزدیک اروند رود
بر آن رودبان گفت پیروز شاه
مرا با سپاهم بدان سو رسان
بدان تا گذر یابم از روی آب
نیارود کشتی نگهبان رود
چنین داد پاسخ که شاه جهان
که مگذار یک پشه را تا نخست
فریدون چو بشنید شد خشمناک
هم آنگه میان کیانی بست
سرش تیز شد کینه و جنگ را
ببستند یارانیش یکسر کمر

وزیشان نبد هیچ کس را خبر
بر آن برز بالای آن تیغ کوه
ندیده مر آن کار بد را گران
بدان تا بگوید سرش بی درنگ
مر آن خفته را مرده پنداشتند
خروشیدن سنگ بیدار کرد
ببست و نجنبید آن سنگ بیش
نکرد آن سخن را بدیشان پدید
چنان چون بود مرد دیهیم جوی
به تازی تو اروند را دجله خوان
لب دجله و شهر بغداد کرد
فرستاد زی رودبانان درود
که کشتی برافگن هم اکنون به راه
از این ها کسی را بدین سو ممان
به کشتی و زورق هم اندر شتاب
نیامد بگفت فریدون فرود
چنین گفت با من سخن در نهان
جوازی بیابی و مهري درست
از آن ژرف دریا نیامدش باک
بر آن باره ی تیزتگ برنشست
به آب اندر افگند گلرنگ را
همیدون به دریا نهادند سر

بر آن بادپایان با آفرین
به خشگی رسیدند سر کینه جوی
که بر پهلوانی زبان راندند
به تازی کنون خانه ی پاک دان
چو از دشت نزدیک شهر آمدند
ز یک میل کرد آفریدون نگاه
فروزنده چون مشتری بر سپهر
که ایوانش برتر ز کیوان نمود
بدانست کان خانه ی اژدهاست
به یارانش گفت آنکه بر تیره خاک
بترسم همی زانکه با او جهان
نباید که ما را بدین جای تنگ
بگفت و به گرز گران دست برد
تو گفתי یکی آتشستی درست
گران گرز برداشت از پیش زین
کس از روزبانان بدر بر نماند
به اسب اندر آمد به کاخ بزرگ

به آب اندرون غرقه کردند زین
به بیت المقدس نهادند روی
همی کنگ دژ هودجش خواندند
برآورده ایوان ضحاک دان
کز آن شهر جوینده بهر آمدند
یکی کاخ دید اندر آن شهر، شاه
همه جای شادی و آرام و مهر
که گفתי ستاره بخواهد بسود
که جای بزرگی و جای بهاست
برآرد چنین برز جای از مغاک
مگر راز دارد یکی در نهان
شتابیدن آید بروز درنگ
عنان باره ی تیزتک را سپرد
که پیش نگهبان ایوان برست
تو گفתי همی برنوردد زمین
فریدون جهان آفرین را بخواند
جهان ناسپرده جوان سترگ

از برش: نزدیک آنجا

رودبان: نگهبان رود

از در: لایق

روزبان: دربان

بادپایان با آفرین: اسبان با نژاد و قابل تحسین

شتاب آمدش: بیتاب شد

باره: اسب

شتابیدن: اندوهگین شدن، آشفته بودن

برآورده ایوان ضحاک دان: از ساخته های ضحاک بدان

فرود آمدن: پذیرفتن

بر دست شاه: کنار دست شاه

فروگاشتن: به پایین رها کردن

برز جای: جای بلند

فرو هشته: آویزان شده

برز کوه: کوه بلند

کنگ دژ هودج یا کنگ دژ هوخت: بیت المقدس

بسودن یا پسودن: لمس کردن

کیوان: ستاره زحل

بهر: بخش، پاره

گاه: تخت پادشاهی

پاک خوان: سفره آرسته و نیکو

گران: سنگین، ثقیل، وزین

پهلوانی زبان: زبان پهلوی

گردون کش: کشنده گردون و چرخ

تازیان نوند: اسبان با نژاد و تندرو

گشاده: آشکار

تبه کردن: هلاک کردن

گلرنگ: نام اسب فریدون

تیزتگ: تندرو

لخت: تکه

تیز شدن سر: خشمگین شدن

منزل: مسافتی که کاروانی به یک روز بسپرد

خوالیگر: آشپز

مغاک: گودال

خانه ی پاک: منظور بیت المقدس است

میل: واحد مسافت- ۱۰۰۰ گام

خردادروز و مردادروز: از جشنهای رسمی مردم

نوردیدن زمین: کنایه از پیمودن زمین است با شتاب

درنگ: ثبات و ایستادگی

همیدون: همچنین

دیهمیم: تاج شاهی

مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰

۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵

۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹

۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷

۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>

۶. <http://www.farhangiran.com>